
روایت عمر بن حنظله، مقبوله یا صحیحہ؟

علی اکبر کلانتری*

◀ چکیده:

از روایات مهمی که در مباحث کلیدی فقه و اصول مانند تعادل و ترجیح، شهرت فتوائیه، اجتهاد و تقلید، ولایت فقیه و... مورد استفاده قرار گرفته، روایتی است از عمر بن حنظله به نقل از امام صادق (ع). شمار فراوانی از عالمان فقه و اصول از این روایت، به «مقبوله» تعبیر کرده‌اند و این نشان می‌دهد سند آن از نگاه ایشان فاقد اعتبار است، به گونه‌ای که نمی‌توان آن را «صحیحہ» یا دست‌کم «موثقه» دانست و حال آنکه شواهد و قراین گوناگون، دلیل یا تأییدکننده صحیحہ یا موثقه بودن آن است و در این صورت، می‌توان با اطمینان خاطر و بدون دغدغه، در مباحث فوق از آن بهره جست.

◀ **کلیدواژه‌ها:** مقبوله، صحیحہ، عمر بن حنظله، وثاقت، اعتبار.

درآمد

مقبوله عمر بن حنظله از روایات مهمی است که عالمان فقه و اصول در مباحث و مسائل گوناگون این دو علم از آن بهره گرفته و بدان استناد کرده‌اند. درباره این راوی نوشته‌اند: «عمر بن حنظلة العجلی البکری الکوفی یکنی ابا صفره. عمر بن حنظله از قبیله عجل، طایفه بکر، از اهالی کوفه و کنیه او اباصفره است.» (اردبیلی، بی تا، ج 1، ص 633/ جابلقی، 1410ق، ج 1، ص 633)

شیخ طوسی هنگام برشمردن اصحاب امام باقر علیه السلام، او را از اصحاب این امام دانسته و آنگاه که به ذکر اصحاب امام صادق علیه السلام می‌پردازد، وی را از اصحاب این امام قلمداد می‌کند. (1415ق، ص 142 و 252)

و چنان‌که معروف است و در کتب رجال تصریح شده، نام پدر او حنظله است و اینکه برخی او را با عنوان «عمرو بن طلحه» ثبت کرده‌اند، اشتباه است. (ر.ک: تفرشی، 1418ق، ج 2، ص 337) و اینکه روایت مورد بحث را «مقبوله» نامیده‌اند، بدان سبب است که هر چند عالمان رجال، عمر بن حنظله را جرح یا تعدیل ننموده و به وثاقت یا عدم وثاقت او تصریح نکرده‌اند و نیز در سند این روایت، داود بن حصین قرار دارد که برخی از رجال‌شناسان او را ضعیف دانسته‌اند. (ر.ک: کلباسی، 1419ق، ج 2، ص 155/ خویی، 1410ق، ص 143) با وجود این، بسیاری از عالمان فقه و اصول، مضمون این روایت را پذیرفته و بدان عمل کرده‌اند و در اصطلاح علم الحدیث، به روایت دارای این ویژگی، «مقبوله» گفته می‌شود. (ر.ک: مدیرشانه‌چی، 1381ش، ص 104 و 105)

همین تعریف، مقصود شیخ بهایی است که پس از تقسیم حدیث به صحیح، حسن، قوی و موثق و تعریف این اقسام می‌نویسد: «و ما عدا هذه الاربعة ضعيف، فان اشتهر العمل بمضمونه فمقبول.» (1396ق، ص 5) «غیر از این چهار قسم، ضعیف است، پس اگر عمل به مضمون آن (در میان علما) مشهور باشد، حدیث مقبول نامیده می‌شود.» (نیز ر.ک: احمد فتح‌الله، 1415ق، ص 401) این عبارت‌ها بیانگر تعریف «مقبوله» به معنای خاص آن است و گاه آن را به معنای حدیثی دانسته‌اند که عالمان آن را پذیرفته‌اند و به مضمونش عمل کرده باشند، اعم از اینکه آن حدیث، صحیح، حسن، موثق یا ضعیف باشد. (ر.ک: شهید ثانی، 1409ق، ص 44/ نخلی، 1381، ص 61)

این تعبیر که می‌توان آن را تعریف مقبوله به معنای عام آن دانست، تا حدود زیادی، نزدیک به تعریف «حدیث معتبر» است که در تعریف آن گفته‌اند: «حدیثی که به مضمون آن عمل شده باشد یا دلایلی بر اعتبارش موجود باشد، مانند وجود چنین خبری در اصول مورد اعتماد» (مدیرشانه‌چی، 1381ش، ص 105) یا گفته‌اند: «معتبر حدیثی است که همه یا اکثر علما به آن عمل کنند یا دلایلی به اعتبارش قائم شود.» (ر.ک: سبحانی، 1387ش، ص 86)

مقابل حدیث مقبول - به هریک از دو معنای فوق - حدیث مردود است (ر.ک: صبحی صالح، 1975م، ص 141) و آن به حدیثی گفته می‌شود که به خاطر عدم اطمینان به صدقش، مورد عمل نباشد. (ر.ک: مدیرشانه‌چی، 1381ش، ص 105)

با این توضیح، تفاوت میان حدیث مقبول با حدیث «معروف» و نیز تفاوت آن با حدیث «محفوظ» روشن شد، زیرا معروف حدیثی است که مضمون آن نسبت به حدیث مخالفش در میان راویان اشتهار داشته باشد و در مقابل آن، «منکر» قرار دارد و آن عبارت است از خبری که تنها یک نفر غیرثقه آن را نقل کرده و مخالف معروف باشد؛ البته گاه از منکر، به مردود نیز تعبیر شده است، همان‌گونه که گاه از آن به «متروک» تعبیر می‌شود. (ر.ک: همان، ص 99) و محفوظ خبری است که گروهی آن را نقل کرده باشند و مخالف خبر دیگری باشد که تنها یک تن به نقل آن مبادرت کرده باشد که دومی را «شاذ» می‌گویند. (همان، ص 100)

به این ترتیب وجه مشترک میان حدیث مقبول به دو معنای خاص و عام آن، «مورد عمل بودن» آن در میان علماست و تمایز این حدیث به معنای خاص در آن است که براساس ضوابط علم الحدیث و معیارهای رجالی، این‌گونه حدیث، هیچ‌گاه از شرایط اعتبار برخوردار نیست و حال آنکه حدیث مقبول به معنای عام، تنها در صورتی که «ضعیف» باشد، فاقد این شرایط است و به دیگر سخن می‌توان نسبت میان آن دو را عموم و خصوص مطلق دانست.

چنان‌که اشاره شد، ضرورت و دست‌کم فایده‌پرداختن به این روایت، یکی بدان سبب است که در مباحث و مسائل مهمی از اصول و فقه، به آن استناد و احکام مهمی بر آن مبتنی شده است. تعادل و ترجیح (ر.ک: قمی، بی‌تا، ص 304/انصاری 1420ق،

ج 4، ص 145/ خراسانی، 1363ش، ج 2، ص 339/ نائینی، 1409ق، ج 4، ص 764/ عراقی، 1405ق، ج 4، ص 182/ مظفر، 1419ق، ج 2، ص 214)، شهرت فتواییه (ر.ک: خراسانی، 1363ش، ج 2، ص 77/ نائینی، 1409ق، ج 3، ص 154/ خمینی، 1376ش، ج 6، ص 383)، اجتهاد و تقلید (ر.ک: خراسانی، 1363ش، ج 2، ص 439/ خویی، 1410ق، ص 143) و ولایت فقیه (ر.ک: نراقی، 1415ق، ج 10، ص 137 و 1419/ انصاری، 1420ق، ج 3، ص 547/ امام خمینی، 1404ق، ج 2، ص 476) از این گونه مباحث است. همچنین وجود عبارت «اذا كان كذلك فارجح حتى تلقى امامك، فان الوقوف عند الشبهات خير من الاقتحام في الهلكات» در این روایت، سبب شده است برخی از عالمان اصول، در مبحث «وجوب یا عدم وجوب احتیاط در شبهات حکمیه تحریمیه» به آن استناد کنند. (ر.ک: انصاری، 1420ق، ج 2، ص 64/ نائینی، 1409ق، ج 3، ص 373)

امام خمینی رحمته الله در اشاره به اهمیت و جایگاه روایت مورد بحث می نویسد: «الرواية من المقبولات التي دار عليها رحى القضاء و عمل الاصحاب. این روایت، در زمره روایات مقبوله قرار دارد و آسیاب قضاوت، بر مدار آن می چرخد و فقها بدان عمل کرده اند.» (1404ق، ج 2، ص 476) از سوی دیگر، در نگاه بدوی این روایت، به لحاظ رجالی و براساس قواعد علم الحدیث، صحیح¹ یا حتی موثق² محسوب نمی شود و از همین رو، فاضل هندی از آن به «خبر» تعبیر کرده (1405ق، ج 2، ص 320) و آیت الله خویی آن را «ضعیفه السند» دانسته است. (1410ق، ص 143)

با این همه، درباره متن این روایت و اموری که بتواند دلیل بر صحت سند یا تأییدکننده وثاقت راوی آن باشد، بحث کافی و جامعی به میان نیامده است. این مقاله در صدد انجام این کار است. پیش از همه، یادآوری متن حدیث، مفید به نظر می رسد:

1. متن مقبوله

بخش هایی از این روایت را مرحوم شیخ طوسی در تهذیب و مرحوم شیخ صدوق در فقیه نقل کرده اند. (طوسی، 1365ش [ب]، ج 6، ص 218/ صدوق، 1404ق، ج 2، ص 8-9) ولی مرحوم کلینی متن کامل آن را ذیل عنوان «اختلاف الحدیث» چنین گزارش می کند: «محمد بن یحیی عن محمد بن الحسين عن محمد بن عيسى عن

صفوان بن يحيى عن داود بن الحصين عن عمر بن حنظله قال: سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجلين من اصحابنا بينهما منازعة فى دين او ميراث فتحاكما الى السلطان و الى القضاة أيحل ذلك؟ قال: من تحاكم اليهم فى حق او باطل فأنما تحاكم الى الطاغوت و ما يحكم له فانما ياخذ سحتا و ان كان حقا ثابتا لانه اخذه بحكم الطاغوت و قد أمر الله أن يكفر به، (قال الله تعالى: يريدون أن يتحاكموا الى الطاغوت و قد أمروا أن يكفروا به.) قلت: فكيف يصنعان؟ قال: ينظران الى من كان منكم ممن قد روى حديثنا و نظر فى حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا فليرضوا به حكما فانى قد جعلته عليكم حاكما فاذا حكم بحكمنا فلم يقبله منه فأنما استخف بحكم الله و علينا ردّ و الرادّ علينا الرادّ على الله و هو على حدّ الشرك بالله. قلت: فان كان كل رجل اختار رجلا من اصحابنا فرضيا أن يكونا الناظرين فى حقهما و اختلفا فيما حكما و كلاهما اختلفا فى حديثكم. قال: الحكم ما حكم به أعدلهما و أفقهما و أصدقهما فى الحديث و أوعهما و لا يلتفت الى ما يحكم به الاخر - قال: قلت. فانهما عدلان مرضيان عند اصحابنا لا يفضل واحد منهما على الاخر. قال: فقال: ينظر الى ما كان من روايتهم عنّا فى ذلك الذى حكما به المجمع عليه من اصحابك فيؤخذ به من حكمنا و يترك الشاذّ الذى ليس بمشهور عند اصحابك فانّ المجمع عليه لاريب فيه و انما الامور ثلاثة امر بين رشده فيتبع و امر بين غيه فيجتنب و امر مشكل يردّ علمه الى الله و الى رسوله. قال رسول الله صلى الله عليه و آله: حلال بين و حرام بين و شبهات بين ذلك فمن ترك الشبهات نجا من المحرمات و من أخذ بالشبهات ارتكب المحرمات و هلك من حيث لا يعلم قلت فإن كان الخبران عنكما مشهورين قد رواهما الثقات عنكم؟ قال: ينظر فما وافق حكمه حكم الكتاب و السنّة و خالف العامّة فيؤخذ به و يترك ما خالف حكمه حكم الكتاب و السنّة و وافق العامّة؛ قلت: جعلت فداك! أرايت إن كان الفقيهان عرفا حكمه من الكتاب و السنّة و وجدنا أحد الخبرين موافقا للعامّة و الآخر مخالفا لهم بأى الخبرين يؤخذ؟ قال: ما خالف العامّة ففيه الرّشاد. فقلت: جعلت فداك! فإن وافقهما الخبران جميعا؟ قال: ينظر إلى ما هم إليه أميل حكاهم و قضاتهم فيترك و يؤخذ بالآخر قلت: فإن وافق حكاهم الخبرين جميعا؟ قال: إذا كان ذلك فأرجه حتى تلقى إمامك فإن الوقوف عند الشّبّهات خير من الاقتحام فى الهلكات. (1365ش، ج 1، ص 68-69)

2. وضعیت رجالی عمر بن حنظله

چنانکه گذشت، در منابع رجالی، از تعدیل یا جرح این راوی، سخنی به میان نیامده است و هیچ‌یک از رجال‌شناسان معروف، به طور صریح، او را توثیق نکرده است، به همین دلیل، عالمانی مانند صاحب *منتقى الجمان* و میرداماد، وی را ضعیف دانسته‌اند. در مقابل، شهید ثانی و برخی دیگر مانند سید نعمت‌الله جزایری، او را توثیق کرده‌اند. (حسن بن زین‌الدین، 1403ق، ج 1، ص 19/ نیز ر.ک: کلباسی، 1419ق، ج 2، ص 145)

شهید ثانی بنا بر نقل فرزندش، در این باب می‌نویسد: «ان عمر بن حنظلة غیر مذکور بجرح ولا تعدیل، ولكن الاقوی عندی انه ثقة، لقول الصادق عليه السلام فی حدیث الوقت: اذا لا یکذب علینا، درباره جرح و تعدیل عمر بن حنظله، چیزی ذکر نشده است، ولی از نظر من، وی ثقة است، زیرا امام صادق عليه السلام در حدیث وقت، درباره او فرمود: در این هنگام، او بر ما دروغ نمی‌بندد.» (حسن بن زین‌الدین، 1403ق، ج 1، ص 19)

مقصود شهید از حدیث وقت، روایتی است که سند و متن آن بنا بر نقل مرحوم کلینی چنین است: «عن علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس عن یزید بن خلیفه قال: قلت لابی عبدالله عليه السلام: ان عمر بن حنظلة أتانا عنک بوقت - قال: فقال ابو عبدالله عليه السلام: اذا لا یکذب علینا. قلت: ذکر أنك قلت: ان أول صلاة افترضها الله علی نبیه عليه السلام الظهر و هو قول الله عز و جل: (أقم الصلاة لعلوک الشمس). فإذا زالت الشمس لم یمنعک إلا سبحتک ثم لا تزال فی وقت إلى أن یصیر الظلّ قامة و هو آخر الوقت فإذا صار الظلّ قامة دخل وقت العصر فلم یزل فی وقت العصر حتی یصیر الظلّ قامتین و ذلك المساء فقال: صدق.» به امام صادق عليه السلام عرض کردم: عمر بن حنظله از سوی شما برای ما وقتی را آورد (وقت انجام یکی از نمازها را از قول شما نقل کرد). امام فرمود: در این هنگام وی بر ما دروغ نمی‌بندد. عرض کردم او گفت شما فرموده‌اید: نخستین نمازی را که خداوند بر پیامبرش عليه السلام واجب کرد، نماز ظهر بود، آنجا که فرمود: (نماز را به هنگام ظهر بر پای دار). و ظهر که فرارسید، چیزی جز تسبیح گفتن تو را (از انجام نماز) مانع نمی‌شود و پس از این، در وقت نماز ظهر قرار داری تا اینکه

سایه، به اندازه یک قامت شود و این، پایان وقت (نماز ظهر) خواهد بود. و سایه که به اندازه یک قامت شد، وقت نماز عصر فرا رسیده است و این وقت، استمرار دارد تا اینکه سایه، به اندازه دو قامت شود و آن زمان، عصرگاهان خواهد بود. امام فرمود: عمر بن حنظله، راست گفته است. «(کلینی، 1365 ش، ج 3، ص 275 / طوسی، 1365 ش [الف]، ج 2، ص 21 و ج 1، ص 260 / حرّ عاملی، 1409 ق، ج 4، ص 133) چنان‌که پیداست، این روایت می‌تواند دلیل مناسبی بر توثیق ابن حنظله باشد، آن هم توسط معصوم علیه السلام و با مدلولی روشن. با وجود این، صاحب *منتقى الجمعان* از اینکه پدرش، با تکیه بر این روایت، وی را توثیق نموده است، ابراز شگفتی می‌کند و سخن او را نمی‌پذیرد. (حسن بن زین‌الدین، 1403 ق، ج 1، ص 19)

صاحب *نقد الرجال* و آیت‌الله خوئی نیز بر دیدگاه شهید خرده گرفته‌اند. (نفرشی، 1418 ق، ج 2، ص 353 / خوئی، 1410 ق، ص 143) دلیل آن ابراز شگفتی و این خرده‌گیری آن است که روایت فوق، آنگاه می‌تواند مستند توثیق واقع شود که اعتبار آن تمام باشد و حال آنکه به دلیل واقع شدن راوی ضعیفی همچون یزید بن خلیفه در سند آن، اعتبارش مخدوش است. ولی ما در جای خود، وثاقت این راوی را به اثبات خواهیم رساند، از این رو روایت فوق می‌تواند از دلیل‌های وثاقت ابن حنظله باشد. در ادامه، به نقل و بررسی همه آنچه می‌تواند دلیل بر وثاقت وی باشد، می‌پردازیم.

3. بررسی دلیل‌های وثاقت عمر بن حنظله

به نظر ما می‌توان به امور گوناگونی برای اثبات وثاقت این راوی استناد کرد. ممکن است دلالت برخی از این امور، قابل درنگ و حتی مردود باشد، ولی بی‌گمان دلالت پاره‌ای از آنها تمام است و می‌توان از اشکالات احتمالی که درباره آنها طرح شده یا قابل طرح است، پاسخ گفت. بدیهی است در صورت اثبات وثاقت این راوی، روایت مورد بحث، در زمره روایات صحیحه قرار خواهد کرد و با این فرض می‌توان بدون دغدغه به آن عمل و به گاه نیاز به آن استناد کرد. آنچه می‌تواند به عنوان دلیل‌های این امر، بررسی شود، امور زیر است:

3.1. روایت یزید بن خلیفه

متن حدیث وقت که به روشنی، بر وثاقت راوی آن دلالت دارد، گذشت. صاحب

طرائف المقال و آیت الله خوئی از کسانی اند که به این امر تصریح کرده‌اند. (جابلقی، 1410ق، ج 1، ص 544/ خوئی، 1410ق، ص 143) آنچه در نظر آیت الله خوئی و برخی دیگر مانند صاحب منتهی الجمان، مانع از استدلال به این روایت است، ضعیف بودن یزید بن خلیفه و در نتیجه نامعتبر بودن این روایت است، زیرا وی افزون بر اینکه در منابع رجالی، توثیق نشده، به گفته شیخ طوسی، واقفی مذهب است. (1415ق، ص 346) می‌توان در پاسخ این اشکال گفت به حسب ظاهر، شخص مورد نظر شیخ، با راوی مورد بحث متفاوت است، زیرا وی در دو موضع از رجال خود، به معرفی یزید بن خلیفه پرداخته: یکی ضمن برشمردن اصحاب امام کاظم علیه السلام همراه با تصریح به اینکه او واقفی مذهب است. و دیگر هنگام توضیح اصل و نسب او که در اینجا به صراحت می‌نویسد: «لیس من بنی الحارث» (همان، ص 325) و حال آنکه راوی حدیث مورد بحث، از بنی حارث و از اصحاب امام صادق علیه السلام است، چنان‌که نجاشی در معرفی او می‌نویسد: «یزید بن خلیفه الحارثی، روی عن ابی عبدالله علیه السلام له کتاب یرویه جماعه» (1416ق، ص 452) و همان‌گونه که می‌دانیم، عادت نجاشی بر آن است که اگر هنگام معرفی راوی، به مذهب او تصریح یا اشاره نکند، این امر ظاهر در امامی بودن اوست.

از سوی دیگر، در رجال کشی، روایتی نقل شده که دلالت بر ممدوح بودن این راوی می‌کند. سند و متن روایت چنین است: «حدثنی حمدویه قال حدثنی محمد بن عیسی و محمد بن مسعود قال: حدثنی علی بن محمد، قال: حدثنی محمد بن احمد، عن محمد بن عیسی عن عبید عن النضر بن سوید رفعه قال: دخل علی ابی عبدالله علیه السلام رجل یقال له یزید بن خلیفه، فقال: من أنت؟ فقال: من بلحارث بن کعب، قال، فقال أبو عبدالله علیه السلام: لیس من أهل بیت إلا و فیهم نجیب أو نجیبان و أنت نجیب بلحارث بن کعب. مردی که به او یزید بن خلیفه می‌گفتند، بر امام صادق علیه السلام وارد شد. حضرت پرسید: تو کیستی؟ پاسخ داد: بلحارث بن کعب هستم. حضرت فرمود: هیچ خاندانی نیست، مگر اینکه در میان آن‌ها یک یا دو شخص نجیب وجود دارد و تو نجیب خاندان بلحارث بن کعب هستی.» (1368ش، ص 334)

صاحب سماء المقال می‌نویسد: «این روایت مرفوعه است، ولی چون رفع‌کننده آن شخصیت بزرگی همچون محمد بن عیسی است، مواجه با اشکال نیست.» (کلباسی،

1419ق، ج 2، ص 149) افزون بر همه، چنان‌که صاحب کتاب مزبور از کلمات نجاشی استنباط کرده، راویان مورد وثوق، بر یزید بن خلیفه اعتماد کرده‌اند و نیز شخصیتی مانند یونس بن عبدالرحمن که از اصحاب اجماع است (کشی، 1368ش، ص 375)، از وی روایت می‌کند. (کلباسی، 1419ق، ج 2، ص 149) با توجه به این امور، می‌توان یزید بن خلیفه را امامی موثق یا دست‌کم ممدوح و حدیث منقول از او را صحیح یا حسن شمرد.

2. روایت دیگری که می‌توان در این باب به آن استناد کرد، روایتی است که سند و متن آن براساس نقل مرحوم کلینی چنین است: «عن علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس عن ابان عن اسماعیل الجعفی عن عمر بن حنظله قال قلت لأبی عبدالله علیه السلام القنوت یوم الجمعة؟ فقال: أنت رسولی إلیهم فی هذا إذا صلیتم جماعة ففی الرکعة الأولى و إذا صلیتم وحدانا ففی الرکعة الثانیة.» (1365ش، ج 3، ص 428/ نیز ر.ک: طوسی، 1365ش [ب]، ج 3، ص 16)

بر طبق مدلول صریح این روایت، امام صادق علیه السلام عمر بن حنظله را برای ابلاغ یکی از احکام مربوط به نماز جمعه به گروهی از شیعیان، فرستاده خود قرار می‌دهد. وجود چنین موقعیتی برای ابن حنظله پیش امام علیه السلام، اگر دلالت بر وثاقت او نکند، دست‌کم دلیل بر حسن حال اوست.

3. روایت سوم نیز براساس نقل کلینی چنین است: «عن احمد بن محمد عن علی بن الحکم عن عمر بن حنظلة عن مولانا ابي عبدالله علیه السلام قال: یا عمر لا تحملوا علی شیعتنا و ارفقوا بهم، فإنّ الناس لا یحتملون ما یحتملون...» امام صادق علیه السلام خطاب به عمر بن حنظله فرمود: [چیز دشوار و مشقت باری را] بر شیعیان ما تحمیل نکنید و با آنان مدارا کنید، زیرا مردم تحمل آنچه را شما تحمل می‌کنید، ندارند. (1365ش، ج 8، ص 334)

دلالت این روایت نیز بر اینکه راوی مورد بحث، نزد امام صادق علیه السلام از جایگاه و موقعیت مناسبی برخوردار بوده، تمام است.

4. صاحب *بصائر الدرجات* که از کتاب‌های معتبر و مورد استناد شیخ حرّ عاملی است، می‌نویسد: «حدثنا الحسن بن علی بن عبدالله عن الحسين بن علی بن فضال عن

داود بن یزید عن بعض اصحابنا عن عمر بن حنظله قال: قلت لابی جعفر علیه السلام: انی اظن ان لی عندک منزله. فقال: أجل. قلت: فان کان لی حاجة؟ قال: و ما هی؟ قلت: فعلمنی الاسم الاعظم! قال: و تطیقه؟ قلت: نعم. قال: فادخل البیت! قال: فدخلت البیت. فوضع ابو جعفر علیه السلام یدہ علی الارض، فاظلم البیت فارعدت فرائض عمر، فقال: ما تقول؟ اعلمک؟ قال: فقلت: لا، فرفع یدہ فرجع البیت کما کان. «عمر بن حنظله می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: من گمان می کنم پیش شما منزلت و جایگاهی داشته باشم. حضرت فرمود: بله. عرض کردم: اگر حاجتی داشته باشم (برآورده می شود؟) فرمود: حاجت چیست؟ گفتم: اسم اعظم را به من یاد دهید! فرمود: آیا طاقت آن را داری؟ عرض کردم: بله، فرمود: وارد این اتاق شو و من وارد شدم. در این هنگام، امام باقر علیه السلام دست خود را بر زمین نهاد که در نتیجه آن، اتاق تاریک شد. پس رگ های عمر به لرزه درآمد، کار به اینجا که رسید، امام فرمود: چه می گویی، اسم اعظم را به تو آموزش دهم؟ عرض کردم: خیر، پس حضرت دست خود را از روی زمین بلند کرد و اتاق به حالت اولیه خود بازگشت. (صفر، 1404ق، ص 210)

چنان که پیداست سخن آغازین ابن حنظله در این گفت و گو و پاسخ امام و نیز تقاضای ویژه او از حضرت، همه، حاکی از برخورداری این راوی از جایگاهی مناسب نزد امام باقر علیه السلام است.

ولی چنان که برخی از محققان نیز اشاره کرده اند (ر.ک: کلباسی، 1419ق، ج 2، ص 152/ خویی، 1413ق ج 14، ص 33/ مکی عاملی، 1414ق، ص 316)، از جهاتی گوناگون، نمی توان به این روایت استناد کرد، زیرا افزون بر اینکه به دلیل وجود تعبیر «عن بعض اصحابنا» در سند آن، مرسله است، به لحاظ متن نیز دچار نوعی اضطراب و ناهماهنگی است، زیرا افعال و تعبیرات به کار رفته در آن، به آن مقدار که به سخن گفتن عمر بن حنظله مربوط می شود، همه به صیغه متکلم است، ولی عبارت «فارعدت فرائض عمر» برخلاف سیاق گفتار، به صیغه غایب است و حال آنکه ناقل جریان، کسی جز خود عمر بن حنظله نیست.

علاوه بر دو اشکال یادشده، اشکال سومی نیز متوجه روایت است و آن اینکه روایت دلالت کننده بر وثاقت یا حسن حال یک شخص، آنگاه در این زمینه سودمند

است که ناقل آن خود آن شخص نباشد، در غیر این صورت، قابل اعتماد نیست. البته این اشکال، به نحوی متوجه روایت دوم و سوم نیز می‌شود که در این صورت، باید از این سه روایت، به عنوان دلیل دست برداشت و به آن‌ها حداکثر به عنوان تأییدکننده نگریست.

5. صاحب کتاب اعلام‌الدین می‌نویسد: «فی کتاب الحسین بن سعید، قال: قال ابو عبدالله علیه السلام لعمر بن حنظلة: یا ابا صخر! أنتم والله علی دینی و دین آبائی، و قال: والله! لنشفعنّ والله لنشفعنّ ثلاث مرّات حتی یقول عدونا: فما لنا من شافعیین ولا صدیق حمیم.» در کتاب حسین بن سعید آمده است که امام صادق علیه السلام خطاب به عمر بن حنظله فرمود: ای ابا صخر، به خدا سوگند شما بر دین من و دین پدران من هستید. و حضرت سه بار فرمود: به خدا سوگند، بی‌تردید ما (از گناهکاران) شفاعت خواهیم کرد، تا آنجا که دشمنان ما (هم به طمع می‌افتند و) می‌گویند: آیا برای ما، شفاعت‌کنندگان و دوست مهربانی نیست؟ (دیلمی، 1408ق، ص 449)

ولی این روایت به دلیل فقدان سند، قابل اعتماد نیست و باید آن را در شمار تأییدکننده‌ها قرار داد.

6. ممکن است برای تثبیت وثاقت عمر بن حنظله به روایت زیر استناد شود که آن را شیخ کلینی با سند خود از علی بن حنظله نقل می‌کند، وی می‌گوید: «سمعت أبا عبدالله علیه السلام یقول اعرفوا منازل النَّاسِ علی قدر روایتهم عنّا.» شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: رتبه و منزلت مردمان را به مقدار روایتی که از ما نقل می‌کنند، بشناسید. (1365ش، ج 1، ص 50/ ر.ک: حر عاملی، 1409ق، ج 27، ص 79)

به ضمیمه این ادعا که عمر بن حنظله، به نقل روایات فراوان توفیق یافته و چنان‌که آیت‌الله خوئی هم اشاره می‌کند (ر.ک: خوئی، 1413ق، ج 14، ص 33)، وی از مصادیق روایت فوق است؛ گرچه محقق مزبور، این روایت را به دلیل وجود سهل بن زیاد و محمد بن سنان و محمد بن مروان عجلی در سند آن، غیرقابل اعتماد می‌داند، زیرا دو نفر اول، ضعیف و نفر سوم، مجهول است. (همان‌جا)

ولی به نظر می‌رسد هرچند این روایت به لحاظ سندی مخدوش و غیرقابل دفاع باشد، می‌توان با توجه به برخی قراین، به صدور آن از معصوم علیه السلام اطمینان یافت، زیرا

همین مضمون یا نزدیک آن، در روایات متعدد دیگر با اسناد گوناگون به چشم می‌خورد، روایاتی که ممکن است برخی از آن‌ها نیز دچار ضعف سندی باشند، ولی مجموع آن‌ها مفید آرامش و اطمینان هستند.

از جمله آن‌ها روایتی است که کشی با سند خود از حذیفه بن منصور نقل می‌کند. به گفته وی، امام صادق علیه السلام فرمود: «عرفوا منازل الرجال منّا علی قدر روایاتهم عنّا.» (کشی، 1368 ش، ص 3)

نیز وی با سند خود از علی بن حنظله نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «عرفوا منازل الرجال منّا علی قدر روایاتهم عنّا.» (همان‌جا)

همچنین وی با سند خود از محمد بن احمد بن حماد المروری و او به صورت مرفوع از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که ایشان ابراز داشت: «عرفوا منازل شیعتنا بقدر ما یحسنون من روایاتهم عنّا، فإنّا لا نعدّ الفقیه منهم فقیها حتی یکون محدثا»، جایگاه‌های شیعیان ما را به مقدار روایاتی که از ما به خوبی می‌دانند [یا نقل می‌کنند] بشناسید، زیرا ما فقیه ایشان را تا محدث نباشد، فقیه نمی‌دانیم. (همان‌جا) محمد بن ابراهیم نعمانی نیز در کتاب الغیبه خود می‌نویسد: «امام صادق علیه السلام فرمود: «عرفوا منازل شیعتنا عندنا علی قدر روایاتهم عنّا و فهمهم منّا.» جایگاه‌های شیعیان ما را نزد ما به مقدار روایات ایشان از ما و به میزان فهم آنان از (روایات) ما بشناسید. (1397 ق، ص 22)

در مستدرک الوسائل نیز به نقل از اصل زید نرسی آمده است که امام باقر علیه السلام به فرزند خود امام صادق علیه السلام فرمود: «یا بنی اعرف شیعة علی علیه السلام علی قدر روایتهم و معرفتهم...» پسرکم! جایگاه‌های پیروان علی علیه السلام را براساس میزان روایت و درک و معرفت آنان بشناس. (نوری، 1408 ق، ج 1، ص 84)

7. از اموری که می‌تواند دلیل بر وثاقت عمر بن حنظله باشد، آن است که شماری از اصحاب اجماع یعنی زراره، صفوان بن یحیی، عبدالله بن مسکان و عبدالله بن بکیر از وی نقل حدیث کرده‌اند.³ و چنان‌که می‌دانیم، این گروه از موقعیت ممتازی در میان روایان برخوردارند، تا آنجا که کشی دربارهٔ ایشان نوشته است: «اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عن هؤلاء» (1366 ش، ص 375) و همان‌گونه که می‌دانیم، در تفسیر

این عبارت، اقوالی مطرح است؛ از جمله اینکه مقصود کشی از آن، توثیق گروه مزبور و نیز توثیق کسانی است که این گروه از آنان نقل حدیث کرده‌اند. (ر.ک: سبحانی، 1366ش، ص 192)

افزون بر این، صفوان بن یحیی از راویانی است که به تعبیر شیخ طوسی: «لایروون ولا یرسلون الاعمین یوثق به». روایت نمی‌کنند و به صورت مرسل، نقل حدیث نمی‌نمایند مگر از اشخاص مورد وثوق. «بی‌تا، ج 1، ص 387/ نیز ر.ک: خاقانی، 1404ق، ص 78)

بدیهی است اگر عبارت کشی را به گونه‌ای دیگر تفسیر کنیم و آن را دلیل بر وثاقت راوی مورد بحث ندانیم، دست کم می‌توان آن را در شمار تأییدکننده‌های این امر محسوب داشت.

2.3. سایر تأییدکننده‌ها

علاوه بر دلیل‌ها یا تأییدکننده‌های یادشده، امور زیر نیز می‌تواند تأییدکننده وثاقت راوی مورد بحث باشند:

1. روایت مورد بحث را مشایخ ثلاثه در کتاب‌های معتبر کافی و فقیه و تهذیب نقل کرده‌اند. (کلینی، 1365ش، ج 1، ص 67-69/ طوسی، 1365ش [ب]، ج 6، ص 218/ صدوق، 1404ق، ج 2، ص 8-9) هرچند در دو کتاب اخیر به صورت گزینشی است، این امر می‌تواند نشانه اعتماد این محدثان بزرگ به وی باشد.

2. چنان‌که محققان بزرگی همچون وحید بهبهانی نیز اشاره کرده‌اند (بهبهانی، بی‌تا، ص 60)، از جمله قراین اعتبار و صدور یک روایت، قوت و استواری متن آن است، مثل آنچه درباره خطبه‌های نهج البلاغه و دعا‌های صحیفه سجادیه شاهدیم. با مروری بر روایت مورد بحث نیز روشن می‌شود تمامی عبارات آن فقرات آن یا دست‌کم بخش‌های عمده آن، برخوردار از این امتیاز است.

3. چگونگی تعبیر عالمان فقه و اصول از روایت مزبور نیز حاکی از اعتماد ایشان به این روایت و به نحوی تأییدکننده وثاقت راوی آن است، زیرا با تتبع چشمگیری که در متون مهم فقه و اصول به عمل آمد، به این واقعیت دست یافتیم که به جز فاضل هندی که از این روایت، به خبر تعبیر کرده است (1405ق، ج 2، ص 320)، عالمان

بزرگ دیگر از آن با عنوان مقبول یا مقبوله یاد کرده‌اند. از جمله ایشان است: شهید ثانی (1404ق ص 290)، فیض کاشانی (1390ق، ص 52)، صاحب حدائق (بحرانی، 1408ق، ج 24، ص 14)، صاحب قوانین (قمی، بی تا، ص 304)، وحید بهبهانی (بی تا، ص 59)، شیخ علی خاقانی (1404ق، ص 8)، شیخ مرتضی انصاری (1420ق، ج 1، ص 297)، شیخ محمد حسین نائینی (1368ش، ج 1، ص 505)، شیخ آقا ضیاءالدین عراقی (1405ق، ج 2، ص 473)، صاحب کفایه (خراسانی، 1363ش، ج 2، ص 393)⁴ و حتی فقیه برجسته، آقا رضا همدانی، هنگام نقل روایتی از عمر بن حنظله در باب قنوت نماز جمعه، از آن به «صحیح» تعبیر می‌کند (بی تا، ج 2، ص 394) که به روشنی نشانه اعتقاد وی به وثاقت این راوی است.

4. وضعیت رجالی داود بن حصین

از جمله سبب‌های اینکه از روایت موسوم به مقبول عمر بن حنظله، به صحیح یا موثق تعبیر نشده، وجود داود بن حصین در سند آن است که از نگاه عالمانی مانند فاضل آبی و شهید ثانی، جزو راویان ضعیف است. (ر.ک: مامقانی، بی تا، ج 1، ص 408) و خاستگاه این قول نیز سخن شیخ طوسی است که وی را واقعی مذهب دانسته است. (1415ق، ص 337) ولی باید گفت: در مقابل، نجاشی به صراحت او را ثقه دانسته (1416ق، ص 159) و چنان‌که می‌دانیم در مقام تعارض جرح و تعدیل این دو، سخن نجاشی به دلیل اضط و اتقن بودن وی نسبت به شیخ، مقدم است، بلکه چه بسا بتوان این راوی را افزون به ثقه بودن، امامی نیز دانست، زیرا همان‌گونه که مامقانی نیز اشاره می‌کند (بی تا، ج 1، ص 408)، عادت نجاشی بر آن است که تنها متعرض مذهب راویانی می‌شود که امامی اثنا عشری نباشند و سکوت او از بیان مذهب یک راوی، نشانه اعتقاد وی به امامی بودن اوست.

عبارت نجاشی درباره وی چنین است: «ثقة روی عن ابی عبدالله و ابی الحسن علیهما السلام و هو زوج خالة علی بن الحسن بن فضال کان یصحب ابا العباس البقباق. داود بن حصین ثقه است و از امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام روایت می‌کند، او همسر خاله علی بن حسن بن فضال است و با ابوالعباس بقباق مصاحبت داشت.» (1416ق، ص 159)

و با این فرض، باید روایات رسیده از وی را (در صورتی که دیگر رجال سند آن‌ها امامی ثقه باشند) صحیحه دانست. چنان‌که علامه حلّی در مبحث قنوت نماز جمعه از کتاب *منتهی المطلب*، هنگام نقل حدیثی از او، از آن به «صحیح» تعبیر کرده و گفته است: «ما رواه الشيخ فی الصحیح عن داود بن الحصین انه قال: سمعت...» (1333ق، ج 1، ص 337)

صاحب *مدارک* نیز پس از نقل روایتی از او می‌نویسد: «و هذه الرواية معتبرة الاسناد، إذ ليس فی طریقها مطعون فيه سوى داود بن الحصین، و قد وثقه النجاشی، این روایت، به لحاظ سند معتبر است، زیرا در سند آن، کسی غیر از داود بن حصین، مورد طعن نیست و وی را (هم‌که) نجاشی توثیق نموده است.» (عاملی، 1410ق، ج 4، ص 365)

میرداماد نیز از کسانی است که راوی مزبور را توثیق نموده و حتی واقفی بودن او را برتافته است. به نوشته مامقانی او گفته است: «لم یثبت عندی وقفه بل الراجح جلالته عن کل غمز و شائبة، از نظر من، واقفی بودن او ثابت نیست، بلکه قول راجح آن است که وی از هر گونه عیب و شائبه (در این زمینه) منزّه است.» (ر.ک: مامقانی، بی‌تا، ج 1، ص 408)

شاید مبنای این سخن (علی‌رغم تصریح شیخ به واقفی بودن او) آن باشد که تصریح نجاشی به مورد وثوق بودن او، حاکی از استبصار وی و عدولش به مذهب حق باشد. به هر حال، بر فرضی واقفی بودن این راوی، منافاتی بین این امر و مورد وثوق بودن او نیست، چنان‌که درباره شماری دیگر از راویان شیعی غیرامامی مانند علی بن فضال و حتی برخی از راویان عامی مذهب مانند حفص بن غیاث، به این امر ملتزم هستیم. فشرده سخن اینکه می‌توان روایات منقول از وی را صحیحه یا دست‌کم موثقه شمرد.

نتیجه‌گیری

برخلاف دیدگاه عالمانی مانند آیت‌الله خویی مبنی بر ضعیف‌السند بودن مقبوله ابن حنظله و به رغم تصریح صاحب *منتقی الجمان* و میرداماد به ضعیف بودن این راوی، از نظر ما، روایت یزید بن خلیفه، به لحاظ سند، خالی از اشکال و دلالت آن بر وثاقت عمر بن حنظله تمام است. ولی روایت‌های دوم و سوم و چهارم، به سبب برخی اشکالات سندی یا دلالتی در آن‌ها، نمی‌توان آن‌ها را دلیل بر این امر دانست و باید آن‌ها

را صرفاً به عنوان تأییدکننده محسوب کرد. روایت اعلام‌الدین نیز به دلیل فقدان سند، به همین سرنوشت محکوم است. در این میان، روایت «عرفوا منازل الناس علی قدر روایتهم عنّا» هرچند به لحاظ سندی مخدوش و غیرقابل دفاع باشد، ولی قرآینی چند، گواه صدور آن از معصوم علیه السلام است و از این رو، دلیل دانستن آن بر وثاقت عمر بن حنظله، خالی از اشکال به نظر می‌رسد. همچنان‌که می‌توان روایت نمودن شماری از اصحاب اجماع از او را بنا بر برخی تفاسیر از عبارت کشی، دلیل بر وثاقت او دانست. چنان‌که روایت نمودن صفوان بن یحیی از او، دلیل بر این امر است، زیرا وی به شهادت شیخ، جز از راویان ثقه، نقل حدیث نمی‌کند.

سوی آنچه گذشت، نقل شدن این مقبوله توسط مشایخ ثلاثه در کتاب‌های مهم و معتبر ایشان و نیز قوت و استواری متن آن و همچنین تعبیر شدن به مقبوله در عبارات‌های بسیاری از استوانه‌های فقه و اصول، از اموری است که وثاقت این راوی و صحیح بودن روایت مورد بحث را تأیید می‌کند.

پی‌نوشت‌ها:

1. صحیح روایتی است که سلسله سند آن، توسط رجالی موثق و امامی‌مذهب، به معصوم متصل شود. (ر.ک: مدیرشانه‌چی، 1381ش، ص 68)
2. موثقه روایتی است که نسبت به همه افراد سلسله سند آن، در کتب رجالی شیعه، تصریح به وثاقت شده باشد؛ اگرچه برخی از افراد زنجیره حدیث، غیرامامی باشند؛ مانند علی بن فضال و ابان بن عثمان. (ر.ک: همان، ص 143)
3. به گفته صاحب معجم رجال الحدیث، راویان زیر از او نقل حدیث کرده‌اند: ابوجمیل، ابوالمغراء، ابن بکیر، ابن رثاب، ابن مسکان، احمد بن عائذ، اسماعیل جعفی، حریز، حمزة بن حرمان، داود بن حصین، زراره، سیف بن عمیره، صفوان بن یحیی، عبدالکریم بن عمر خثعمی، علی بن حکم، عمر بن ابان، منصور بن حازم، هشام بن سالم و یزید بن خلیفه. (خویی، 1413ق، ج 14، ص 34)
4. گفتنی است در میان عالمان معاصر نیز همین تعبیر به طور فراوان به کار رفته است؛ برای نمونه ر.ک: سبحانی، 1415ق، ج 4، ص 498/ گلپایگانی، 1411ق، ج 2، ص 376.

منابع

1. احمد فتح الله، معجم الفاظ الفقہ الجعفری، بی جا: بی نا، 1415ق.
2. اردبیلی، محمدعلی، جامع الرواة، قم: مكتبة المحمدی، بی تا.
3. امام خمینی (ره)، سید روح الله، البيع، قم: مؤسسه اسماعیلیان، 1404ق.
4. انصاری، مرتضی، فرائد الاصول، قم: مجمع الفكر الاسلامی، 1420ق.
5. بحرانی، یوسف، الحدائق الناضرة، قم: انتشارات جامعه مدرسین، 1408ق.
6. بهبهانی، وحید، الفوائد الرجالية، بی جا: بی نا، بی تا.
7. تفرشی، سید مصطفی، نقد الرجال، قم: مؤسسه آل البيت (علیہ السلام)، 1418ق.
8. جابلقی، سید علی، طرائف المقال، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، 1410ق.
9. حسن بن زین الدین، منتقى الجمال فی الاحادیث الصحاح والحسان، قم: انتشارات جامعه مدرسین، 1403ق.
10. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل البيت (علیہ السلام)، 1409ق.
11. خاقانی، علی، رجال خاقانی، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، 1404ق.
12. خراسانی، محمد کاظم، کفایة الاصول، تهران: علمیه اسلامیہ، 1363ش.
13. خمینی، سید مصطفی، تحریرات فی الاصول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، 1376ش.
14. خویی، سید ابوالقاسم، التفتیح فی شرح العروة الوثقی، الاجتهاد و التقليد، قم: دار الہادی للمطبوعات، 1410ق.
15. _____، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، بی جا: بی نا، 1413ق.
16. دیلمی، حسن بن ابی الحسن، اعلام الدین، قم: مؤسسه آل البيت (علیہ السلام)، 1408ق.
17. سبحانی، جعفر، کلیات فی علم الرجال، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه، 1366ش.
18. _____، حدیث شناسی، ترجمه محسن احمدوند، قم: صحیفه خرد، 1387ش.
19. _____، المحصول فی علم الاصول، قم: مؤسسه امام صادق (علیہ السلام)، 1415ق.
20. شهید ثانی، زین الدین، الدرایة و شرحها، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه، 1409ق.
21. _____، روض الجنان، قم: مؤسسه آل البيت (علیہ السلام)، 1404ق.
22. شیخ بهایی، محمد بهاء الدین عاملی، الوجیزة فی الدرایہ، قم: المکتبۃ الاسلامیہ، 1396ق.
23. صبحی صالح، علوم الحديث و مصطلحه، بیروت: دار العلم للملایین، 1975م.
24. صدوق، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، قم: انتشارات جامعه مدرسین، 1404ق.
25. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، 1404ق.
26. طوسی، محمد بن حسن، الاستبصار، تهران: دار الکتب الاسلامیہ، 1365ش [الف].
27. _____، تهذیب الاحکام، تهران: دار الکتب الاسلامیہ، 1365ش [ب].

184 □ دو فصلنامه حدیث پژوهی، سال هفتم، شماره سیزدهم، بهار و تابستان 1394

28. _____، رجال طوسی، قم: انتشارات جامعه مدرسین، 1415ق.
29. _____، عاده الاصول، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، بی تا.
30. عاملی، سید محمد، مدارک الاحکام، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، 1410ق.
31. عراقی، ضیاءالدین، مقالات الاصول، قم: انتشارات جامعه مدرسین، 1405ق.
32. علامه حلی، یوسف بن مطهر، منتهی المطالب، تبریز: نشر حاج احمد، 1333ق.
33. فاضل هندی، محمد بن حسن، کشف اللثام، قم: کتابخانه آیت الله نجفی مرعشی، 1405ق.
34. فیض کاشانی، محمد محسن، الاصول الاصلیه، تهران: سازمان چاپ دانشگاه، 1390ق.
35. قمی، میرزا ابوالقاسم، قوانین الاصول، چاپ سنگی، بی جا: بی نا، بی تا.
36. کشی، محمد بن عمر، رجال کشی، انتشارات دانشگاه مشهد، 1368ش.
37. کلباسی، ابوالهدی، سماء المقال فی علم الرجال، قم: مؤسسه ولی عصر (عج)، 1419ق.
38. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دار الکتب الاسلامیه، 1365ش.
39. گلپایگانی، سید محمدرضا، افاضة العوائد، قم: دار القرآن الکریم، 1411ق.
40. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، تهران: انتشارات جهان، بی تا.
41. مدیرشانه چی، کاظم، درایة الحدیث، قم: انتشارات جامعه مدرسین، 1381ش.
42. مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، قم: انتشارات اسماعیلیان، 1419ق.
43. مکی عاملی، سید علی حسین، بحوث فی فقه الرجال، بی جا: مؤسسه العروة الوثقی، 1414ق.
44. نائینی، محمد حسین، اجود التقريرات، قم: انتشارات مصطفوی، 1368ش.
45. _____، فوائد الاصول، قم: انتشارات جامعه مدرسین، 1409ق.
46. نجاشی، احمد بن علی، رجال نجاشی، قم: انتشارات جامعه مدرسین، 1416ق.
47. نخلی، سید حسین، کلیاتی در علم حدیث، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1381.
48. نراقی، احمد، مستند الشیعه، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، 1415ق.
49. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبه، تهران: مکتبه الصدوق، 1397ق.
50. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، 1408ق.
51. همدانی، رضا، مصباح الفقیه، چاپ سنگی، کتابخانه صدر، بی تا.